



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۸/۲۸

عبدالجليل جمیلی

## دوست ارجمند جناب قاسم باز

با سلام و احترامات قلبی بشما - قبل از ابراز مطلب از شما معذرت میخواهم که درین چند روز نتوانسته ام بیاسخ نظر نیک و لطف تان بپردازم و مشکلم این بود که در حدود ۵۰ مایل دورتر از منزلم و کمپیوترم - با اولادها بمناسبت سال اول وفات مادر مرحومه شان که مرکز تجمع دوستان و مجلس ختم قرآن مبارک هم همانجا بود - رفته بودم .

عزیز محترم! شما میدانید که همه دواير و موسسات دولتی و غیر دولتی کلید حل مشکلات و دوسیه های مسایل زیادی را نزد خود دارند، ولی وزارت امور خارجه آنقدر رمز و رموزهای خورد و بزرگ و اهم مسایل را در خود تمرکز داده است که به مفهوم ام الدواير میتوان آنرا اتلاق کرد .

و بفرموده شما کاش سر نوشت سازان افغانستان! درین وزارت رسمی را معمول میداشتند - ولو که عجالتاً محرم و سر بسته هم میبود - ولی همه وقایع خورد و بزرگ را برای فردا ها - اما با پاکی و صداقت - قید و ثبت میکردند . مثلاً همه محترمان فکر میکردند که چون مرحوم محمد عزیز نعیم مدیر شعبه معاهدات و حقوق یعنی ذخیره گاه تمام اسناد و مدارک معتبر تاریخی دولتی و ملی افغانستان است . بعد چند سالی بصورت نوبتی و در دور ریاست جمهوری - وی را به حیث مستشار سفارتکیرای افغانستان در لندن مقرر کردند .

اما واقعیت چیز دیگری بود ! چون دولت افغانستان اطلاع یافت که دولت بریتانیا چنانچه معمول میدارند و بعد از مرور هر ۵۰ سال یک تعداد اسناد و شواهد تاریخی را که به ذهن شان ارزش محرمیت خود را از دست داده، همه آنها بدسترس عام میگذازند که قرار معلومات سفارتکیرای افغانستان در آن کشور - تمام اسناد و مدارک مربوط به خط دیورند را هم بدسترس عام گذاشته اند . پس مرحوم عزیز نعیم را به مفهوم دانشمندی و هم او را برای شعبه وظیفوی اش مناسب ترین و محرم ترین شخص میشمردند و استحقاق تقرر به خارج را هم داشت؛ او را به لندن مقرر کردند که هم خرما شود و هم ثواب، یعنی هم وظیفه در سفارت و هم محقق اسناد مربوط به خط دیورند! و اینکه ذواتی در فرصتش منحیث مستحقین درجه اول امتیازات را تقرر در جاهای گلچین در خارج میکردند، ولی از ابراز نظر در مسایل حاد ملی بازهم / فعلاً وقت شان نیست / گفته چشم پوشی میکردند به اصطلاح عامیانه ما - آنها میدانند و دنگ دنگ آخرت شان .

برادر محترم! داود خان شهید یک انسان بود و مخلوق خداوند و هیچ مخلوقی از سهو خطا عاری نیست که مانند خالق معظم خود مکمل باشد، ولی اگر حتی دوره عمر و تحصیل و ماموریتهای نظامی تا ملکی قدم بقدم او را - صادقانه - تعقیب کنیم؛ در آن غرض شخصی - نفسانی - مادی پرستی - مقام طلبی و سو استفاده شخصی را نمی بینیم، مگر با احساس و درک عقب مانیاها - بیچارگیها - بیدانسیها - غربت زدگیهای ما و امثال آن افغانی بود که اعتلای مادی و معنوی افغانیت و مقام والای آن در قطار کشورهای جهان بزرگترین مرام تمام دور حیات و ماموریتهای شانه بوده است .

اگر روی صدق و صفا از آغاز سلطنت کاکایش، اعلیحضرت محمد نادر شاه تا روز شهادت - زندگی او را با دید مثبت و بی غرضانه زیر نظر بگیریم، فکر نکنم کسی نقطه تاریک ارتشا - سو استفاده ملی - تصرفات شخصی - چشم بد داشتن به ناموس مردمی را در آن ببیند، و به یقین اولین افغانی میباشد که حتی با عدم استفاده از معاش ماموریتهای دولتی - همه امور محوله را پیش برده بودند / با تغییر قانون اساسی در دور صدارت شان - با قیدیت محدود واقعی اعضای راستین خاندان سلطنت / و نه همه شاخ و برگ جیره خواران وزارت دربار ! / بودجه محدوده مقام سلطنت را از ۳۸ میلیون افغانی در هر سال مالی به ۱۸ میلیون افغانی پایین آورده و فامیل

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

خود را رسماً از آن خارج ساخت؛ در حالیکه برای همه و در تمام جهان جزو حقوق حقه هر مامور دولت و ما یلزم رتبه و مقامش پنداشته می شود /  
ناگفته نماند که اگر جهش های زندگی اور آبرومندانه او نمیبود، ما بودیم و همان ۳ کاکا و حضور مبارک در کاریز میر و درینجا برویت حکم وجدانم و اتکا به کلمات و الاحضرت شاهدخت بلقیس / که شکر است حیات دارند / مینویسم .

روزی در روم به یاد ایام سلطنت گفتند: روزها با عبدال / مقصد شان سردار عبدالولی شوهر شان بود / میگفتیم که در کابل چه محشر است و مظاهرات و روز بد - کاش بابیه جانم / مقصد شان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بود / از ایقه کاریز میر رفتن صرف نظر کند و بروزگار بد مردم برسد که آخر عاقبت کل ما همین شد / ولی جناب صباح الدین کشکی آن رادهه دموکراسی / نامیدند و ما همه چک چک چی او .

مرحوم جنرال رحمت الله / معروف به رحمت الله بروت / میگفتند - چون در آن ایام اوضاع سیاسی داخل قطعات نظامی فرقه گارد سلطنتی را مغشوش یافته و تعداد صاحبمنصبان بخصوص پرچمی را با فعالیت های شان رو به تزیاد میدیدم، تصمیم گرفتم توجه شخص اعلیحضرت را درین مورد جلب کنم .

با صبیبه شاهدخت کلان / شاهدخت بلقیس / پیغله حمیرا - که در آن فرصت حدود ۲۲ سال داشت، به تماس شده و بصورت محرم به گوش شان رسانیدم // اوضاع در داخل قطعات نظامی ارگ خراب تر شده میروید که اگر از حضور مبارک برایم ۲ دقیقه وقت بگیرد جریانات را بحضور اعلیحضرت مستقیماً عرض میکنم . دو روزی گذشت و پیامی نگرفتم .

روز دیگر عرضم را تکرار به نواسه شان رساندم - حمیرا جان گفتند - که بابیه جانم میگوید/ که هر چه گفتنی داری بمن بگو تا برای شان برسانم ./

همان بود که با سفر شاه - چون داماد شان - خود را جنرال خبره فوق تصور میکردند در منزل غنوده بودند که راکت تانک دیوار پیشروی عمارتش را پرانده و قوای مخالفین بمنزلش داخل شدند .

وقتی جگرن ضیا معاون قطعه کوماندوی خود را در برابرش دید - گفت ضیا خان شما استید - ضیا برایش جواب داد که آن ضیای که میشناختید من نیستم .

شاهدخت علاوه کردند: عبدال مطابق درس نظامی که در فرانسه و انگلستان خوانده بود / برای حفظ حرمت مقام نظامی خود / تمام نشانهها و شعاع ها و علائم نظامی خود را خودش کنده و بر میز گذاشت تا ضیا چنین عملی را با بی حرمتی اجرا نکند، ولی ضیا به نزدیکش آمده و سلی محکمی برویش زده و به عساکر همراهش امر کرد که شانه های او را ببندد و او را پایین برده به موتر نظامی بنشانند.

همین قدر علاوه میکنم که او دور زندان خود را نه در محبس پل چرخ و بلکه در کوتی باغچه / داخل ارگ و محل اقامت چندین سال پیش خود وی - تا آزاد شده و برای پیوستن به همسر و فامیل - عازم اروپا شد .

پایان